

کیهان

عوامل توفیق و سلب آن

محمدحسن ربانی

یکی از تفصّلات الهی نسبت به مؤمنان، «توفیق» است که موجب می‌شود تا آنان در کار خیر موفق به انجام آن شوند و اگر بی‌زاری و مخالفتی به دیگران باشد، از میان برود و همدلی و مطابقت رخ دهد. بر اساس تعلیم قرآن، عواملی موجب بذل عنایت الهی و توفیق نسبت به مؤمنان و موانعی عامل سلب توفیق می‌شود.

چستی توفیق

واژه توفیق از ماده «وَفَّی» به معنای ایجاد مطابقت و موافقت بین دو چیز در کار خیر و نیک(مفردات الفاظ قرآن کریم، راغب اصفهانی، ص ۸۷۷) یا قرار دادن شخصی یا چیزی موافق با دیگری است تا حدی که تافر و مخالفت از میان برود و همدلی و موافقت حاصل شود.(التحقیق، حسن مصطفوی، ج ۱۲، ص ۱۵۹) از نظر قرآن، «توفیق» از سوی خدا است؛ از همین رو خدا به نقل از پیامبر(ص) می‌فرماید: ما توفیقی الا بالله علیه توکلت و الیه اتّیّب؛ توفیق من تنها به سبب خداست. بر او توکل می‌کنم و به سوی از غیر می‌برم و انابه می‌کنم.(هود، آیه ۸۸) بر اساس تفسیر تبیینی معصومان(ع)، توفیق، عنایت خاص بلکه رحمت خدا است؛ نسبت به مؤمنان است؛ چنان‌که امیرمؤمنان(ع) می‌فرماید: التوفیق عنایةُ الرَّحْمَنِ، توفیق، عنایت خداوند رحمان است. (میزان الحکمه، ج ۱۳، ذیل واژه توفیق). بر اساس آموزه‌های قرآن، خدا نسبت به مؤمنان خاص خویش عنایت و بذل توجه خاصی دارد که آنان را افزون بر هدایت تکوینی - فطری(طه، آیه ۵۰، هوس، آیات ۷ تا ۹)، به‌رخوردار از نعمت خاص هدایت تشریعی و وحیانی می‌کند و نعمت اسلام و ایمان و ولایت را به آنان می‌بخشد؛ شکی نیست که نعمت‌های بزرگ الهی فراتر از مادیات همان معنویاتی چون ایمان و اسلام و ولایت و نور محبت بدان‌ها است که نصیب هر کسی نمی‌شود(مانده، آیه ۳؛ بقره، آیات ۲ تا ۵)؛ از همین رو باید آن را نعمت بزرگی دانست که به مؤمن آن سوی خدا می‌رسد؛ امام علی(ع) می‌فرماید: التوفیق أَوَّلُ التَّعَمُّقِ؛ توفیق، نخستین نعمت است(همان)، زیرا اگر توفیق الهی به عنوان عنایت خاص نباشد، هیچ کس به نعمت نمی‌رسد و از آن بهر‌های درست نمی‌برد؛ زیرا داشتن نعمت، خود نعمتی و به‌روردری از آن، نعمتی دیگر است.

از نظر امیرمؤمنان کسی که به‌رخوردار از امداد الهی در قالب توفیق نباشد، هرگز از باطل به سوی حق نمی‌برد، بلکه همواره به شکلی گرفتار باطل است؛ از همین رو ایشان می‌فرماید: لَمْ یُعِذْهُ التَّوْفِیْقُ لَمْ یَنْبِئْ إِلَى الخَیْ؛ هر که توفیق ن‌دشد نکند، به حق رو نیاورد و از باطل نبرد.(همان) بنابراین، کسی که از عنایت الهی به‌رخوردار نباشد و توفیق رفیق راهش نگردد، هرگز به‌رخوردار از عبادت و آثار آن نخواهد بود؛ زیرا این توفیق الهی است که با امکان عبادت را می‌دهد؛ امام علی(ع) می‌فرماید: کَیْفَ یَتَمَتَّعُ بِالْعِبَادَةِ لَمْ یُعِثْهُ التَّوْفِیْقُ؛ چگونه از عبادت بهره‌مند شود کسی که توفیق یارش نکرده است(همان) از آیات قرآن برمی آید که از مهم‌ترین آثار توفیق الهی می‌توان به مواردی از اطاعت شیطان (نساء، آیه ۸۳)، بازگشت از غیر خدا(هود، آیه ۸۸)، پوشاندن و آموزش گناه از سوی خدا(احقاف، آیات ۱۵ و ۱۶)، توبه(بقره، آیه ۳۷، بقره، آیه ۵۴)، مغفرت الهی(بقره، آیه ۱۸۷)، هدایت خاص(حمد، آیه ۶)، قبولی اعمال(احقاف، آیات ۱۵ و ۱۶) و بهشت اخروی(بقره، آیه ۲۲۱)، راهی از خسران ابدی(بقره، آیه ۶۴) و مانند آنها اشاره کرد.

اسام صادق(ع) فرمود: هرگاه بنده طاعتی را که خداوند عزّ و جل بدان فرمان داده است انجام دهد عمل او موافق فرمان خداوند است و بدین سبب بنده را نافرمانی خداوند کند و خدا میان او و آن معصیت حائل شود و در نتیجه بنده، آن را مرتکب نشود، اما اگر ترک کند او به توفیق خداوند بوده است. اما هرگاه جلو او را از آن معصیت نگذرد و به حال خود راهش کند تا مرتکب آن گناه شود، خداوند او را واگذارد و باری‌اش نرساند و توفیقش نداده است.

توفیق و سلب توفیق
بر اساس تعلیم قرآن، ایمان و معارف الهی، یعنی دستیابی به یقین و علم حقیقی(انعام، آیات ۷۵ و ۱۲۵، حجرات، آیه ۱۷)، انجام کارهای صالح(انبیاء، آیه ۷۳؛ احقاف، آیه ۱۵) از جمله جهاد در راه خدا(توبه، آیه ۴۶) توبه و انابه به درگاه خدا(بقره، آیه ۲۷، طه، آیه ۱۲۲، قلم، آیات ۴۸ و ۴۹)، رسیدن به مقامات خاص از جمله امامت(بقره، آیه ۱۲۴)، سرلندی در ارتباطات سخت الهی(همان؛ صفات، آیات ۱۰۶ تا ۱۰۹، بقره، آیه ۱۴۹)، هدایت خاص الهی(زخرف، آیه ۲۷، کهف، آیات ۱۳ و ۱۴)، سبقت و پیشگامی در کارهای خیر(فاطر، آیه ۲۲)، اصلاح امور جامعه(هود، آیه ۸۸)، نجات از دشمنان و راهبایی به جای امن(قصص، آیه ۲۶؛ شعراء، آیات ۶۲ و ۶۳) و مانند این‌ها همگی به توفیق و عنایت خاص الهی است. در روایات تفسیری – تبیینی معصومان(ع) موجبات توفیق الهی بیان شده است که از جمله این می‌توان به دینداری و ایمان اشاره کرد؛ امیرمؤمنان(ع) می‌فرماید: کَمَا أَنَّ الْجِسْمَ وَالْ لَیْلَ وَالْ نَفْثَانَ، ذَلْکَ الدِّینُ وَالتَّوْفِیْقُ لَا یَنْفَرُانَ؛ همان گونه که جسم و سایه از هم جدا نمی‌شوند، دینداری و توفیق نیز از یکدیگر جدا نمی‌شوند(غررالحکم، ۷۲۱۸) از نظر قرآن، اموری بسترساز جلب توفیق الهی است که از جمله آنها می‌توان به دعا و نضر خالصانه(احقاف، آیه ۱۵؛ نمل، آیه ۱۹، بقره، آیات ۱۱۷ و ۱۲۷)، توبه خالصانه(حمد، آیه ۵)، جهاد در راه خدا(نکبتوک، آیه ۶۹)، توکل بر خدا(قصص، آیه ۲۲)، توبه خالصانه و انابه(احقاف، آیه ۱۵؛ قلم، آیات ۴۸ و ۴۹)، دفع اصلاح در امور(نساء، آیه ۳۵)، هجرت از سرزمین و حاکمیت کفر به سوی سرزمین اسلام و حاکمیت اسلام(توبه)، توفیق الهی است. (۱۶) و مانند آنها اشاره کرد که همگی عامل جلب توفیق الهی است.

از طرف دیگر برخی از امور و عوامل موجب سلب توفیق می‌شود؛ از جمله این مواردی چون: *کفر*(مانده، آیه ۱۰؛ توبه، آیات ۴۵ و ۴۶)، *نفاق*(همان)؛ تردید درباره خدا و آخرت(همان)، *حق نپا‌پذیری* (انفال)، آیات ۲۲ و ۲۳)، *قبولت قلبی و مهر خوردن* آن (یونس، آیه ۸۸)، *ضیق صدر* به جای شح صدر(انعام، آیه ۱۱۵) و مانند این‌ها است.

پس هرگاه موری علیه و آله نیز معصیت را از مصادیق سلب توفیق می‌شمارد و می‌فرماید: اِنَّ الْعَاصِیَ یَسْتَوِلِ بِهَا الْجَلْدَانِ عَلٰی صَاحِبِهَا حَتّٰی یُؤَقِّعَ بِمَا هُوَ اَعْظَمُ مِنْهَا، به وسیله گناهان، خذلان بر گنهکار مستولی می‌شود تا جایی که او را در گناهان بزرگ‌تر می‌اندازد.(میزان الحکمه، ج ۱۳، ذیل واژه توفیق)

از نظر امیرمؤمنان توفیق موجب رشد عقلی انسان می‌شود؛ چنان‌که خذلان، انسان را به ضد آن یعنی جهالت عقلی و سفاهت می‌کشاند؛ از ایشان می‌فرماید: التَّوْفِیْقُ مُمِدُّ الْعَقْلِ، الْجَذْلَانُ مُمِدُّ الْجَهْلِ؛ توفیق، مددکار عقل و خذلان (باری سرزمین از سوی خدا) مددکار جهالت و نادان است. (غرر الحکم: ۷۱۸ و ۷۱۹)

در روایت است: امام صادق(ع) - درباره آیه «توفیق من جز به یاری» خدا نیست- و آیه «اگر خدا شما را یاری کند هیچ کس بر شما غالب نخواهد شد» و اگر واگذارد؛ هر که پس عید او شما را یاری خواهد کرد؟ و مؤمنان باید فقط به خدا توکل کنند». فرمود: اِذَا قُلَّ الْعَمَلُ مَا أَمَرَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِهِنَّ مِنَ الْعَاطَةِ كَانَ قَمَلُهُ وَفَقًا لِأَمْرِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ سَبَبُ الْعَبْدِ بِهِنَّ وَفَقًا، وَاِذَا ارَادَ الْعَبْدُ أَنْ یَدْخُلَ فِی شَیْءٍ مِنْ مَعَاصِیِ اللَّهِ فَحَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالٰی بَیْنَهُ وَبَیْنَ تَلْکَ الْمُعْصِیَةِ فَتَرْکُهَا کَأَنَّ تَرْکَهُ لَهَا بِتَوْفِیقِ اللَّهِ تَعَالٰی ذِکْرُهُ، وَمَتٰی حَالَ بَیْنَهُ وَبَیْنَ تَلْکَ الْمُعْصِیَةِ فَلَمْ یَحُلْ بَیْنَهُ وَبَیْنَهَا حَتّٰی یَرْکَبَهَا فَقَدْ خَذَلَهُ لَمْ یَنْصُرْهُ وَ لَمْ یُؤَقِّعْهُ؛ هرگاه بنده طاعتی را که خداوند عز و جل بدان فرمان داده است انجام دهد، عمل او موافق فرمان خداوند است، و بدین سبب بنده را موفق نامیده‌اند و هرگاه بنده بخواهد در موردی نافرمانی خداوند کند و خدا میان او و آن معصیت حائل شود در نتیجه بنده، آن را مرتکب نشود، این ترک گناه او به توفیق خداوند بوده است، اما هرگاه جلو او را از آن معصیت نگذرد و به حال خود راهیش کند تا مرتکب آن گناه شود، خداوند او را واگذارد و باری‌اش نرساند و توفیقش نداده است.(توحید، صدوق، ص ۲۴۲)

از نظر قرآن، برخی از اصول اخلاقی در جایگاه بس مهم قرار می‌گیرد؛ زیرا نشانه‌های راستین و آیات کبرای ایمان و اسلام و اخلاق الهی انسان است که در رفتار و کردار و فضائل اخلاقی و مکارم اخلاقی خودش را بروز می‌دهد. از جمله این اصول مهم و اساسی اخلاقی را می‌توان وفای به عهد دانست که قرآن بدان اهتمام ویژه داشته و آن را نشانه صداقت در ایمان و اسلام شخصی می‌داند.

حقیقت وفای به عهد و آثار آن در زندگی

سنت‌ها و قوانین الهی حاکم بر هستی، قوانینی است که در ساختار حق و عدالت سامان یافته تا هر چیزی به کمال بایسته و شایسته مقدر در مشیت الهی برسد و حرکت بر خلاف آن به معنای خروج از نور به ظلمت و از عدل به ظلم است که بازتاب و پیامد آن برای انسان، سقوط از مقام خلافت الهی به ظلمات چارپایان و نباتات و جمادات است که آنان را در جایگاه هیزم یا سوخت از جنس «صعب» در دوزخ قرار می دهد(اعراف، آیه ۱۷۹؛ جن، آیه ۱۶؛ انبیاء، آیه ۹۸) از جمله مهم‌ترین قوانین دین الهی می‌توان به عدالت، صداقت، امانت، وفا، شکر، عبودیت، ایمان، عمل صالح و نیز اجتناب از ظلم، کذب، خیانت، بی‌وفایی، کفران، طغیان، کفر، عمل ناصالح و مانند آنها اشاره کرد. همین امور همان حقیقت دین اسلام است؛ از همین رو در حدیثی درباره حقیقت دین اسلام آمده است: *فَلَمْ یَلْعَلْ بِنَ الْحَسَنِ: أَخْبَرَنِی بِجَمِیعِ شُرَایِعِ الدِّینِ قَالْ: قُـوْلُ الْحَقِّ وَالتَّحَکُّمُ*



وَالْعَدْلُ وَالْوَفَاةُ بِالْعَهْدِ؛ به امام سجّاد(ع)عرض کردم: مرا از تمام دستورهای دین آگاه کنید، امام فرمودند: شکرگو،ی، قضاوت عادلانه و وفای به عهد.(خصال، شیخ صدوق، ج ۱، ص ۹۰)

همچنین امام صادق(ع) در این باره می‌فرماید: *فَهَلْهُمْ اَیَّهَا النَّاسُ اِلَّا التَّعَاوُنَ عَلٰی طَاعَةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ الْقِیَامُ بِعَهْدِهِ وَ الْوَفَاةُ بِعَهْدِهِ وَ الْإِصْطِفَاءُ فِی جَمِیعِ حَقِّهِ فَالَّهِ لَیْسَ الْعِبَادُ اِلَّا شَیْءٌ: أَحْوَجُ مِنْهُمْ اِلَّا التَّنَاضُحُ فِی ذَلْکَ وَ حَسَنَ التَّعَاوُنَ عَلَیْهِ اِی مردم! بیایید یکدیگر را بر اطاعت خدا یاری کنید*

و عدالتش را به با دارید و به عهدش (در عبودیت و ترک طاعت شیطان) وفا کنید و در تمامی حقوق الهی مصطفاه رفتار کنید؛ زیرا که بندگان خدا به چیزی زاینده‌تر از این نیستند که در این امور یکدیگر را نصیحت و خوب یاری کنند(کافی، ج ۸، ص ۳۵۴، ج ۵۵۰) بنابراین، از نظر قرآن و آموزه‌های اسلام و روایات تفسیری – تبیینی معصومان(ع)، دین اسلام چیزی جز اصول اخلاقی الهی و اسمای حسنی آن نیست که اهل ایمان در مکارم اخلاقی خویش به نمایش می‌گذارند و این‌گونه اعتقاد قوی و قلبی خود به اسلام و آخرت را تصدیق می‌کنند و صداقت خویش را نشان می‌دهند.

از نظر قرآن، وفای به عهد و پیمان و وعده بانگرد صداقت انسان است؛ زیرا حقیقت صداقت، همان «صدق» است که نسبت واقعیت با حقیقت است؛ از همین رو وقتی حضرت ابراهیم(ع) رؤیای خویش را با علش تطبیق

رسول اکرم در بیان برخی از مهم‌ترین اصول اخلاقی که لازم است بدان اهتمام ویژه شود می‌فرماید: سه چیز است که ترک آن برای هیچ کس جایز نیست: نیکی به پدر و مادر مسلمان باشند یا کافر، وفای به عهد با مسلمان یا کافر و ادای امانت به مسلمان یا کافر.

می‌کند، سخن از «صدق» است(صفات، آیات ۱۰۲ تا ۱۰۵) و نیز هنگامی که خدا رؤیای حضرت رسول(للّه) را تحقق و واقعیت خارجی می‌بخشد، سخن از «صدق» است. بنابراین، مطابقت واقعیت چیزی با حقیقت هستی همان «صدق» است؛ صادق این کسی است که قول و فعلش مطابق هم است و یکدیگر را تصدیق می‌کند.(فتح، آیه ۲۷) تصدیق پیامبران و رسالت آنان زمانی است که انسان به آن ایمان آورده و مطابق آن عمل کند.(یونس، آیه ۲۷؛ مانده، آیه ۴۶)

شسبه: *مگر نمی‌گویند که خدا هیچ‌گاه به کسی ستم نمی‌کند و هیچ‌وقت مستقیماً کسی را نمی‌سوزاند یا نمی‌آزارد و عذاب دنیوی بر پایه علت و معلول هست پس چرا خداوند قوم بنی‌اسرائیل را که در روز شنبه صید ماهی انجام دادند را مستقیماً مسخ کرد و به شکل میمون درآورد؟ پس خدا مستقیم است مستقیماً عذاب کند و عذاب متناسب با گناه ما نباشد و نتیجه می‌گیریم که همیشه همه‌چیز بر پایه علت و معلول نیست، درست؟*

پاسخ: نخست باید دانست که مسخ صرفاً

تغییر ظاهری نیست بلکه ایمن دگرگونی از درون آغاز می‌شود و سپس در بدن ظهور می‌یابد.

صدرالمُتألّهین می‌گوید: بدن انسان تابع نفس اوست و هر تغییری در نفس، در ظاهر او نیز اثر

معارف

MaarefKayhan@Kayhan.ir

در روایت آمده که رسول خدا (ص) به یکی از اصحاب خود وعده داد که در مکه نزد خانه کعبه منتظرش می‌باشد تا او برگردد، ولی آن مرد در پی کار خود رفته فراموش کرد برگردد، رسول خدا (ص) سه روز در آنجا منتظر ماند تا خبر به آن مرد رسید، به مسجد آمده عذرخواهی کرد. آری این مقام صدیقین است که هیچ سخنی نگویند مگر آنکه بدان عمل کنند.

چنان‌که تصدیق ظن الیلِس زمانی اتفاق می‌افتد که انسان‌ها مطیع او می‌شوند و تحت ولایتش می‌روند.(سبأ، آیه ۲۰) کسی که دین و قوانین آن را تصدیق می‌کند، تلاش می‌کند که ورود و خروجش در هر امری مطابق آن باشد و بر خلاف آن عمل نکند و عصیان و طغیان نرزد؛ (سراء، آیه ۸۰) چنین انسانی نسبت به همان اصول دین از جمله عدالت، امانت، وفا به عهد و عقد و مانند آنها عمل تصدیق در قول و فعل است و شاکله وجودی‌اش او را جزو «صادقین» و «صدیقین» قرار می‌دهد(نساء، آیه ۶۹؛ مانده، آیه ۱۱۹؛ توبه، آیه ۱۱۹)
چنین انسانی نسبت به همان اصول دین از وی‌زی‌های افراد با ایمان وفای به عهد است، چون خدا می‌فرماید: *وَالَّذِینَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ»*؛ مؤمنان آنها هستند که امانت‌ها و عهد خود را مراعات می‌کنند.(بقره، آیه ۱۷۷) همچنین رسیدن به مقام محسنین نیز در گرو وفای به عهد است که نشانه نیکو کاران

از نگاه قرآن، همه اصول اخلاقی باید مورد عنایت و اهتمام گیرد، اما برخی از آنها مهم‌تر از برخی دیگر است؛ از جمله عدالت (مانده، آیه ۸)، غفور(بقره، آیه ۲۲۷) از مصادیق «قرب للنفوس» است و ملاک کرامت انسانی در نزد خدا است.(حجرات، آیه ۱۲) رسول اکرم در بیان برخی از مهم‌ترین اصول اخلاقی که لازم است بدان اهتمام ویژه شود می‌فرماید: *ثَلَاثَ لَیْسَ لِأَخَدِ النَّاسِ فِیهِ رَحْصَةٌ: بَرُّ الْوَالِدِینَ مُسْلِمًا کَانَ أَوْ کَافِرًا وَ الْوَفَاةُ بِالْعَهْدِ مُسْلِمًا أَوْ کَافِرٍ وَادُّ الْأَمَانَةَ اِلٰی مُسْلِمٍ کَانَ أَوْ کَافِرًا؛ سه چیز است که ترک آن برای هیچ کس جایز نیست: نیکی به پدر و مادر مسلمان باشد یا کافر، وفای به عهد با مسلمان یا کافر و ادای امانت به مسلمان یا کافر.*(نهج الفصاحه ص ۴۱۶، ج ۱۲۶۴)
امیرمؤمنان علی(ع)نیز می‌فرماید: *لَیْسَ مِنْ فِرَاضِیَ اللَّهِ شَیْءٌ اِلَّا أَنَشُدَّ عَلَیْهِ جَمَاعَةً تَفَرَّقَ اَهْوَالُهُمْ وَ تَشَتَّتَ أَرْبَابُهُمْ*؛ هر تعظیم الوفا، بالعهد؛ هیچ یک از فرائض الهی همانند وفای به عهد نیست که مردم با همه خواسته‌های گوناگون و دیدگاه‌های مختلف، بیشتر از آن اتفاق نظر دارند (نهج‌الموعظه، صبحی صالح نامه ۵۳، ص ۴۴۲)
ایمان به خدا و آخرت و تصدیق آموزه‌های آسمانی به سخن نیست، بلکه به عمل مطابق بدان است که همان «صدق» میان واقع و حق است. بنابراین، هر کسی مدعی اسلام و ایمان باشد ولی اصول اخلاقی را مراعات نکند، از دایره اسلام و ایمان بیرون است؛ رسول خدا می‌فرماید: *ثَلَاثَ*

خَتِیْنِخْرَ: انسان تا وعده نداده، آزاد است، اما وقتی وعده می‌دهد زیر بار مسئولیت می‌رود تا به وعده‌اش عمل نکند

رها نخواهد شد.(بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۱۱۳)
خدا در قرآن، از اسماعیل صادق الوعد(ع) سخن به میان آورده و او را به این صفت ستوده است.(مریم، آیه ۵۴) در تفسیر قمی در ذیل آیه «وَاذْکُرْ فِی الْکِتَابِ اِسْمَاعِیْلَ اِنَّهٗ کَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ» آمده که امام(ع) فرمود: اسماعیل وعده‌ای داده بود و یک سال منتظر دوستش نشست و او اسماعیل پسر حزقیل بود. وعده‌ای که آن جناب داده بود مطلق بوده است، یعنی مفید نکرده که یک ساعت یا یک روز یا فلان مدت در آنجا منتظر می‌مانم، به همین جهت مقامی که از صدق و درستی داشته اقتضاء کرده که به این وعده مطلق وفا کند و در جایی که معین نموده، بایستد تا رقیفش بیاید.

در بعضی از روایات اهل بیت تصریح به این شده که او «اسماعیل بن حزقیل» از انبیاء بنی اسرائیل است. در روایت صحیحی(محمدتقی مجلسی، روضه‌المعتقین فی شرح من لا یحضره الفقیه، ج ۱۲، ص ۱۴۸) آمده است؛ برید بن معاویه عبلی از امام صادق(ع)پرسید: آیا پسر رسول خدا(ص) خبر دهد؟ از اسماعیل که حق تعالی در کتاب خودش از او یاد کرده و فرموده: *وَإِذْکُرْ فِی الْکِتَابِ اِسْمَاعِیْلَ اِنَّهٗ کَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَ کَانَ رَسُولًا نَّبِیًّا*، آیا مقصود از او اسماعیل بن ابراهیم است؟ که آنکه مردم این طور می‌پندارند که وی اسماعیل بن ابراهیم می‌باشد. امام(ع) فرمود: «اسماعیل پیش از حضرت ابراهیم از دنیا رفت و جناب ابراهیم(ع) حجت قائم حق تعالی و صاحب شریعت بود، با این حال، اسماعیل با چنین

ص ۲۰، نهج الفصاحه، ج ۷۲۵، ص ۷۲۴)

وفای به عهد معیار سنجش صداقت و ایمان

حسین بهروزی

موقعیتی به جانب چه کسانی می‌توانست مبعوث باشد؟!»
راوی می‌گوید: محضر مبارکش عرض کردم: پس اسماعیل در آیه مذکور چه کسی است؟ آن حضرت فرمود: «وی اسماعیل بن حزقیل پیامبر است که خدای موعال او را به جانب قومش برگزید و آنها‌وی را تکذیب کرده و کشتند سپس پوست صورتش را کتندند و خداوند به آنها غضب کرد(جعفر بن محمد قولویه، کامل الزیارات، ص ۶۵، شیخ صدوق، علل الشرائع، ج ۱، صص ۷۷-۷۸)
همچنین در روایت آمده که رسول خدا (ص) به یکی از اصحاب خود وعده داد که در مکه نزد خانه کعبه منتظرش می‌باشد تا او برگردد، ولی آن مرد در پی کار خود رفته فراموش کرد برگردد، رسول خدا (ص) سه روز در آنجا منتظر ماند تا خبر به آن مرد رسید، به مسجد عذرخواهی کرد. آری این مقام صدیقین است که هیچ سخنی نگویند مگر آنکه بدان عمل کنند(ترجمه المیزان، ج ۱۴، ص ۸۶)

انسان از راه است خود را نسبت به عهدی که می‌بندد «مسئول» بداند که اگر به عهدش وفا نکند بازخواست و مواخذه و عقاب در آن خواهد بود. اصولاً راستی و صداقت بلکه ایمان هر کسی را باید با وفای به عهدش جست‌وجو کرد؛ زیرا عمل اجتماعی است که انسان را می‌شناساند. پس کسی که وفای به عهد ندارد، اهل صداقت نیست و نباید با او نشست و برخاست داشت و دوست

انسان نباید وعده‌ای دهد که ناتوان است؛ زیرا تا وعده نداده و عهدی نبسته آزاد و رها است و کسی او را مسئول نمی‌داند، اما همین که وعده‌ای به قول و قرار داد یا عهدی بست می‌بایست بدان عمل کند: امام حسن(ع) نیز می‌فرماید: انسان تا وعده نداده، آزاد است، اما وقتی وعده می‌دهد زیر بار مسئولیت می‌رود و تا به وعده‌اش عمل نکند رها نخواهد شد.

مَنْ کَفَّ فِیهِ فُهُوَ مُنَاقٍ وَ اِنْ صَامَ وَ صَلَّی وَحَجَّ وَ اعْتَمَرَ وَ قَالَ اِنِّی مُسْلِمٌ، مِنْ اِذَا خَدَّتْ کَذِبٌ وَ اِذَا وَعَدَ خَفَّ وَ اِذَا اَتَمَّنْ خَانَ؛ سه چیز است که در هر کس باشد منافق است اگر چه روزه بگیرد و نماز بخواند و حج و عمره کند و بگوید و مسلمانه، کسی که هنگام سخن گفتن دروغ بگوید و وقتی که وعده داده تخلف کند و چون امانت بگیرد، خیانت نماید.(نهج الفصاحه ص ۴۲۲، ح ۱۷۸۰)
پس کسی که مدعی اسلام و ایمان است، ولی در امتحانات الهی به دور از اصول اخلاقی عمل می‌کند، نمی‌تواند خود را صادق و صدیق بداند و امید به رضوان الهی داشته باشد، بلکه باید در انتظار غضب و عذاب الهی باشد (تأثرش) به خود او بر می‌گردد، ظلم کرد، فریب دادن و تخلف از وعده (نهج الفصاحه ص ۴۲۲، ج ۱۲۸۱)
همان گونه که لازم است تا به عهد وفا شود، همچنین لازم است تا به وعده و قول و قرارها نیز وفا شود که این امر نسبت به کودکان باید بیشتر مورد اهتمام قرار گیرد؛ زیرا کودکان وعده را عین عهد و پیمان می‌دانند.

از همین رو رسول اکرم می‌فرماید: *اَحْبُوا الصِّبْیَانَ وَ ارْحَمُوْهُمْ، وَاِذَا وَعَدْتُمْهُمْ فِیْمَا قُضِیَا لَهُمْ، فَاقْبَلُوْا*؛ بدارن کودکان را بزرگوئیم؛ کودکان را دوست دارید و با آنان مهربان باشید و هرگاه به آنان وعده دادید، به آن وفا کنید؛ زیرا آنان، روزی دهنده خود را کسی غیر از شما نمی‌دانند (کافی، ج ۶، ص ۴۹، ح ۳)

در حقیقت کودکان والدین را در حکم خدا می‌دانند

که رازق هستی است؛ پس اگر والدین و مردم نسبت به کودکان خویش بدعهدی کنند، کودکان را نسبت به خلق

و رازق حقیقی بدبینی کرده‌اند.

از این رو، عذاب الهی در این مورد نیز بر پایه عدالت و سنجشیت است؛ آنان که از مرتبه عقل به مرتبه غریزه سقوط کردند، به همان صورت درآمدند.

عین عذاب، «بی‌تناسب» نیست، بلکه عین تناسب است؛ زیرا ظاهرشان انعکاس باطنشان شد. درنتیجه، مسخ نه نقض عدالت الهی است و نه نفی قانون علت و معلول؛ بلکه مرتبه‌ای از همان قانون است که در آن، رابطه میان روح و بدن آشکارتر می‌شود و انسان نتیجه طبیعی و وجودی گناه خود را در همین دنیا تجربه می‌کند.^(۱)

می‌نویشت‌ها:

۱. صدرالمُتألّهین، محمد بن ابراهیم، تفسیر القرآن الکریم، قم، انتشارات بیدار، ۱۳۱۶ق، ج ۳، صص ۴۷۲-۴۷۴.
۲. برای مطالعه بیشتر، رک: شاکر، محمدتقی و محمد قیومزاده، جستاری در چیستی و چگونگی مسخ انسان، فصلنامه انسان‌پژوهی دینی، ۱۳۹۲، شماره ۲۹.

صفحه ۶

پنجشنبه ۶ آذر ۱۴۰۴

۶ جمادی‌الثانی ۱۴۴۷ – شماره ۲۴۰۱۵

چراغ راه

بهترین زندگی و راه نجات با ذکر الله خالصانه

قال الامام علی(ع): «اذکروا الله ذکرا خالصا تحيوا به افضل الحياه، و تسلكوا به طرق النجاه».

امام علی(ع) فرمود: خدا را خالصانه یاد کنید، تا بهترین زندگی را داشته باشید و با آن راه نجات را ببیمایید.^(۱)

۱- بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۳۹، ح ۱۶

حکایت خوبان

مدارا بهتر از افشاگری جواب می‌دهد

«بکر ابن صالح» می‌گوید: به امام جواد(ع) نامه نوشتم: پدرم ناصبی و دشمن امام علی(ع) و خبیث است و از او بسیار سختی دیدهام، برای من دعا کن و برهما چه کنم، آیا رسوایش کنم یا با او مدارا کنم؟ امام جواد(ع) در پاسخ نوشتند: «بپوسته ان‌شاءالله برای تو دعا می‌کنم، مدارا کردن بهتر از افشاگری است. پس از هر سختی آسانی است. صبر کن! «ان العاقبه للمتقین» خدا تو را در ولایت کسی که در ولایتش هستی ثابت‌قدم فرماید. من شما در امانت خداوند هستم، خدایی که امانت‌های خویش را ضایع نمی‌کند». «بکر ابن صالح» می‌گوید: با پدرم مدارا کردم و پس از مدتی پدرم اصلاح شد.^(۱)

۱- بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۵۵

پرسش و پاسخ

منشأ پیدایش خدا

پرسش:

اینکه هر معلولی به علتی نیاز دارد که منشأ پیدایش آن شده باشد، این سؤال در ذهن به وجود می‌آید که خدا را چه کسی به وجود آورده و علت پیدایش آن چیست؟

در پاسخ به این سؤال توجه و مذاقه در نکات زیر لازم و ضروری است:

۱- پرسش سوال به این شکل که خدا را چه کسی به وجود آورده است؟ از یک پیش‌فرض غلط درباره خدا نشأت می‌گیرد و آن این است که ذهن ما خدا را همانند معلول‌های دیگر فرض کرده که نیاز به سه علت موجهه دارند و بدون آن علت هر گز به وجود نمی‌آیند و همیشه پیوسته و منتهی به علت خود می‌باشند. بنابراین اگر قرار باشد ما خدا را هم مانند معلول‌های دیگر فرض کنیم که همواره نیازمند به علت پیدایش خود می‌باشد، آن موجود دیگر در مقام خدایی نمی‌تواند باشد، زیرا خدایی را ما باور داریم که مستغنی از همه صفات کمالیه (تبوتیه) و منزّه از جمیع صفات سلبیه یعنی هر صفتی که دلالت بر عجز، نقص، ضعف، نیاز و کمبود و... می‌کند باشد. با این توصیف از خداوند که او مستجمع جمیع صفات کمالیه یا تبوتیه و جمالیه و منزّه از جمیع صفات سلبیه است، طرح چنین سؤالی هیچ‌گونه جایگاه منطقی نمی‌تواند داشته باشد.

۲- از سطر طرف دیگر اگر خدا را در چارچوب علت و معلول در نظام هستی مطرح کنیم و بگوییم بالاخره خدا هم نیازمند به یک علت می‌باشد، طرح این سؤال هم ناصواب است زیرا این سؤال برای علت پیدایش خدا هم مطرح می‌شود که آن علت را چه کسی به وجود آورده است؟ لذا ما با یک سلسله سؤالات مکرر درباره پیدایش خداوند مواجه خواهیم شد که هیچ‌گونه پشتوانه و تکیه‌گاه مستحکمی ندارند و همواره نیازمند به یک علت‌اللعل هستند و بقا و موجودیت آنها را توجیه کند، بنابراین تسلسل در طرح این سؤال به صورت لاپتئاهی و بدون تکیه‌گاه به یک علت‌اللعل باطل است، و اساساً تصور خدا به عنوان پدیده و معلولی که نیازمند علت است، خلأ و ناصواب است. و خدا را باید آن تصور کنیم که واجب‌الوجود بالذاتی است که اگر نبود، هیچ پدیده و مخلوقی و معلولی در عالم وجود می‌به وجود نمی‌آمد. از باب تقریب به ذهن همانند خورشید که ذاتا نورانی است و منشأ نورهای دیگری می‌شود اما خودش از جایی نور نمی‌گیرد به تعبیر دیگر خودش علت نامعلول است که قائم به ذات خودش می‌باشد.
۳- الله در روایات به عنوان بزرگ‌ترین اسم خداوند متعال است که هیچ موجودی دیگر شایستگی نامیدن چنین اسمی را ندارد. از همین یک گزاره کلیدی می‌توان چنین استنباط کرد که خداوند را نمی‌توان معلول یا مخلوق نامید که به دنبال آن، این پرسش مطرح شود که چه کسی او را آفریده است؟ زیرا او خالق کل شیء است و خودش مخلوق نیست که نیاز به خالق یا خالق داشته باشد.

امام علی(ع) می‌فرماید: «الله بزرگ‌ترین اسم خداوند عزوجل است و آن اسمی است که کسی را جز خداوند نباید بدان نامید و مخلوقی را بدان نام نهاد» (میزان الحکمه، آیه‌الله محمدی ری‌شهری(ره)، ج ۱، ذیل اسم حسن)
می‌فرماید: «الله همان کسی است که هر آفریده‌ای به هنگام نیازها و سختی‌ها و ناامیدی‌ها از هر کسی جز او به نام او پناه می‌برد» (همان) از این روایات چنین استنباط می‌شود که نام‌الله جز برانزده و شایسته ذات مقدس او نمی‌باشد و هیچ موجودی دیگر صلاحیت و قابلیت نیست که آن را به خالق یا خالق داشته باشد. مخلوقات و موجودات هنگام برطرف کردن نیازها و مشکلات خود و نامید شدن از علل و اسباب مادی به او متوسل می‌شوند تا پشتوانه و تکیه‌گاه قوی و مطمئن برای رفع حوائج و مشکلات و گرفتاری‌های آنها باشد.

سلوک عارفانه

آزادی معنوی

جز از طریق دین حاصل نمی‌شود

«پیغمبران آمده‌اند تا علاوه بر آزادی اجتماعی به بشر آزادی معنوی(هم) بدهند و آزادی معنوی است که بیشتر از هر چیز دیگر ارزش دارد. تنها آزادی اجتماعی مقدس نیست، بلکه آزادی معنوی هم مقدس است و آزادی اجتماعی بدون آزادی معنوی میسر و عملی نیست و این است درد امروز جامعه بشری که بشر امروز می‌خواهد، آزادی اجتماعی را تأمین کند ولی به دنبال آزادی معنوی نمی‌رود، یعنی نمی‌تواند و قدرتش را ندارد، چون آزادی معنوی را جز از طریق نبوت، انبیا، دین، ایمان و کتاب‌های آسمانی نمی‌توان تأمین کرد»^(۱)

صفحه معارف روز های: شنبه ،یک‌شنبه سه‌شنبه و پنج‌شنبه منتشر می‌شود تلفن‌های مستقیم: ۳۹۴۱۹۹۱ – ۲۳۲۱۰۲۳۲۱ MaarefKayhan@Kayhan.ir